

بی انصافی، ریا و ضوابط سازمانی

یک نامه

پرویز عزیز

از محبتت واقعا ممنونم. با بالا رفتن سن و شدید شدن حملات شخصی در این چند ساله راستش اساسا همین محبتها مایه دلگرمی‌ام بوده است. آدم هیچوقت به بی‌انصافی و ریا عادت نمیکند. این رشته‌ای که من غفلتا واردش شده‌ام به یک تیپ روحی خاصی احتیاج دارد. گاهی به پوست کلفتی و نگاه ابرکتیو این سیاستمداران بورژوازی غربی غبطه میخورم.

چرا بحث بهمن از اول در سطح کل اعضاء داده نشد. خیلی اسناد هست که به ک.م میاید و بحث میشود و میرود. این حزب به هر حال یک ساختار اداری دارد. زندگی حزبی یک زندگی رفراندومی و اینترنتی نیست. هر کمیته‌ای وظایفی دارد، مباحثاتی دارد، تصمیماتی باید بگیرد و غیره. بحث بهمن به ک.م ارائه شد و باید در ک.م روی آن اظهار نظر میشد. بخصوص که بحث از یکجا شروع شد و از جای دیگری سر درآورد. شتاب رویدادها قابل پیش‌بینی نبود. آدم تعجب میکند، ولی تمام این وقایع از اول تا آخر، ده روز طول کشید. حتی الان هم من موافق تبدیل این نوشته به مشغله کسی نیستم. تخمیر ذهنی یک نفر، آنهم برآستی از نوع همان شخصیت‌های **مونتی پایتون**، وقت و انرژی واقعی خیلی‌ها را میگیرد. بحث باید واقعی باشد. از روی هوی و هوس نباشد. اگر مسأله استعفاها پیش نیامده بود، بحث بهمن نه بالا میگرفت و نه کسی خواهان ارائه آن به تشکیلات میشد.

بحثهای "زشت" روی نت. ما بعنوان دفتر سیاسی باید روی نوار باریکی میان "آزادی بیان" در حزب و "استالینیسیم" راه برویم. فرهاد از نظر تشکیلاتی اجازه نداشت از زیر انضباط کمیته مرکزی خارج شود و فراخوان عمومی بدهد. کسی که تصمیم میگیرد از بیرون کمیته‌اش با مصوبات آن مخالفت کند، بنا به سنت و عرف فعالیت متشکل باید اول از کمیته مربوطه استعفا بدهد و ثانيا اعلام کند که چنین قصدی دارد. (در یک پلنوم قبلی هم فرهاد و هم بهمن بخاطر عدم رعایت این اصل در ماجرای فدراسیون مورد انتقاد شدید قرار گرفته بودند). اینبار این خود فرهاد بود که کل اعضا را در یک سند تهییجی برای اعمال فشار به یک کمیته انتخابی که خودش عضو آن بود مورد خطاب قرار داد. اگر به کمیته مرکزی رجوع کرده بود حتما در خود کمیته حرفش را می شنیدند و به رأی می‌گذاشتند. اما وقتی فرهاد سرخود از بیرون کمیته عمل کرد، دیگر ما کاری جز دادن اجازه اظهار نظر به همه اعضاء نمیتوانستیم بکنیم. کاری که ما کردیم این بود که یک مرجع و یک کانال واحد تعریف کنیم و جلوی هرج و مرج در مسأله را بگیریم. این اولین جدل حاد درون حزبی ما در عصر اینترنت بود. تلاش برای جلوگیری از بحث، در چنین شرایطی میتواند علاوه بر اتهام سانسور، کلا با توجه به امکانات اینترنتی رفقا، باعث بی‌اعتباری مراجع حزبی بشود. چون بحثها به هر حال میرفت.

"روابط در تشکیلات خوب نیست". درست است در موارد زیادی اینطور است. ولی این روابط محصول حزب نیست، محصول فرهنگ اجتماعی ماست. اگر چیزی بشود گفت اینست که حزبییت تازه باعث شده مقدار زیادی انصاف و ادب و تolerانس به حکم باورهای رسمی ما وارد مناسبات بشود. من فرهنگ کار جمعی خودمان را اصلا دوست ندارم. اما همینکه یک عده از سران حزب که، مستقل از ارزیابی من، در نظر رفقای زیادی تصور بالایی از آنها بوده است میروند و این تشکیلات فقط همینقدر که دیدی تکان میخورد و نه بیشتر، و ادب رعایت میشود (ر.ک به موضع علنی و عملی حزب نسبت به رضا که بدون یک کلمه توضیح و حتی بدون اطلاق رفیق به رفقایش رفته است و شکست حزب را علنا اعلام کرده است) نشان پختگی و رشد ماست.

خیلی باید بهتر بشویم. اشکالات را نباید کتمان کرد، اما باید وزنشان را شناخت و تلاش کرد برطرف شوند. برای یکی دیگر از رفقا هم نوشتم که ملاک موفقیت ما نه ریشه‌کن کردن مشکلات و مشکل نداشتن، بلکه ساختن یک سازمان کمونیست مبارز و متحد علیرغم مشکلات است. روابط غلط اساساً حاصل جامعه و فرهنگ و تجربه تاریخی ما و نسل ماست. حزب همانقدر اینها را ارث میبرد و از آن تأثیر میپذیرد که خانواده‌ها، مدرسه‌ها، شرکای یک کسب، تیمهای ورزشی، کانون نویسندگان و...

خیلی دلم میخواد دیداری دست بدهد. حتماً باز هم برایم بنویس. اما اگر در پاسخ کمی تأخیر شد به حساب بیمه‌ری و بی‌توجهی نگذار، سرم واقعاً شلوغ است.

راستی خیالت در مورد حزب راحت باشد. واقعاً این وقایع معضل جدی‌ای برای حزب نبود. شاید حتی به یک معنی با کشیدن رفقای زیادی به عرصه دلسوزی به حال حزب، عده بیشتری را نسبت به این حزب صاحب حق آب و گل کرد. درسهای خوبی هم داشته‌ایم که بعداً برای همه رفقا مینویسم.

دستت را میفشارم

قربان تو

نادر (م. حکمت)

نوزدهم آوریل ۱۹۹۹